



گورنمنٹ
ضلع ابراہ آباد
۱۹۵۱ء

1948 10/10

1014

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE8516

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

که داشت با شایخ خاص گویند
دل از محاسن او گنج معنی بگین
نعیم او متدی بهر کس و ناکس
نکرد تاز عناصر رباعی دیگر
سداسی چیست شش بر این میخورد

نزار محمد خداوندگار کین
 رطفت او شده هر قطره در جگر
 نیر حشرش از روم باطل خس
 زینج خس و خماسی مجرود

فرارش بابر گه اوبلا او کوفتی
چرخ را در دایت خنای ملتین
نمود کات گرم را که فیض السبب
نزدیک بهر بنیاد و بحر فرمان
بر آل اطهر و اصحاب و پیانی باد

حبیب و کشته‌ها و کشورهاست
میرسای رسالت و شیخ تقی
بفرست کردن اندیش نصرت تاب
اینی از ^{۱۲} رسید نصیت حلاش سبع در و جهان
بحسب مرضی این در و دی روی باد

CHECKED 1996-97

[illegible]

فردا صبح در دوش بند
از آنجا دست بر پشتش
از آنجا که از او گذر کردن ۱۲

در آن بسیار شد
و نه غیر حقیقی است و بد
از آنکه ۱۳

عین حق را چنان ساخت ۱۴
چون کسی که این آموزه و گویا بود
یعنی فردا ۱۵

<p>شوش پس ز گنهار عصر نامه سپاه که نظم می کنم اینک خصائص الوجب امید هست ز زمینندگان ایشان</p>	<p>خفیه بنده پادشاهی علی حجاب ز بهر آنکه کند یاد مبنای شتاب که سر عیب شود و امن نگاهشان</p>
<p>آغاز مقصود</p>	
<p>کشم شروع بمقصود از عنایت اصول است سه باب نخست فی شریعت خواص حمله آنها برون ز بهر دشمن</p>	<p>مباش ز شلاقی محمد دست است که عین ماضی و غایب رو یافته مناسب آنکه رقم سازم اندک ز بسا</p>
<p>ضرب</p>	
<p>ضرب بر آنکه بود سلب و قطع مانع بود یعنی اخطا و قصور آری و اما پی تادیبی فاعل بود زانچه خویش ز بهر کثرت مانع هم اتحاد بران کی بود و سلب الارض دیگری چو خبر بود از بهر معنی اطمینان</p>	<p>خفا بهر خفتن و گریختن خلایق کی بود اسرار و مکرری چو سقا مثال آن جود امرای پادشاهی برای معنی تشبیه نیز او را خوان چو طایر از پی تشبیه التامیس عقلیه فی البسای نکو فرجام</p>
<p>نصر</p>	
<p>با تخاف و بصیرت آمد دست نصر نی چو حاصل دوم باب شد نصیب آن</p>	<p>بکون و سلب طلب ز خواص آن قشر ز بهارم جدا و نیم دان</p>

[illegible][illegible]

۴۴ شیخ ابوالفتح
 ۴۵ شیخ ابوالفتح
 ۴۶ شیخ ابوالفتح
 ۴۷ شیخ ابوالفتح
 ۴۸ شیخ ابوالفتح
 ۴۹ شیخ ابوالفتح
 ۵۰ شیخ ابوالفتح
 ۵۱ شیخ ابوالفتح
 ۵۲ شیخ ابوالفتح
 ۵۳ شیخ ابوالفتح
 ۵۴ شیخ ابوالفتح
 ۵۵ شیخ ابوالفتح
 ۵۶ شیخ ابوالفتح
 ۵۷ شیخ ابوالفتح
 ۵۸ شیخ ابوالفتح
 ۵۹ شیخ ابوالفتح
 ۶۰ شیخ ابوالفتح
 ۶۱ شیخ ابوالفتح
 ۶۲ شیخ ابوالفتح
 ۶۳ شیخ ابوالفتح
 ۶۴ شیخ ابوالفتح
 ۶۵ شیخ ابوالفتح
 ۶۶ شیخ ابوالفتح
 ۶۷ شیخ ابوالفتح
 ۶۸ شیخ ابوالفتح
 ۶۹ شیخ ابوالفتح
 ۷۰ شیخ ابوالفتح
 ۷۱ شیخ ابوالفتح
 ۷۲ شیخ ابوالفتح
 ۷۳ شیخ ابوالفتح
 ۷۴ شیخ ابوالفتح
 ۷۵ شیخ ابوالفتح
 ۷۶ شیخ ابوالفتح
 ۷۷ شیخ ابوالفتح
 ۷۸ شیخ ابوالفتح
 ۷۹ شیخ ابوالفتح
 ۸۰ شیخ ابوالفتح
 ۸۱ شیخ ابوالفتح
 ۸۲ شیخ ابوالفتح
 ۸۳ شیخ ابوالفتح
 ۸۴ شیخ ابوالفتح
 ۸۵ شیخ ابوالفتح
 ۸۶ شیخ ابوالفتح
 ۸۷ شیخ ابوالفتح
 ۸۸ شیخ ابوالفتح
 ۸۹ شیخ ابوالفتح
 ۹۰ شیخ ابوالفتح
 ۹۱ شیخ ابوالفتح
 ۹۲ شیخ ابوالفتح
 ۹۳ شیخ ابوالفتح
 ۹۴ شیخ ابوالفتح
 ۹۵ شیخ ابوالفتح
 ۹۶ شیخ ابوالفتح
 ۹۷ شیخ ابوالفتح
 ۹۸ شیخ ابوالفتح
 ۹۹ شیخ ابوالفتح
 ۱۰۰ شیخ ابوالفتح

فصل از اخذ و این
و از این
آن در
پایین
معدن
یکه از دو جانب
این
نیز
از
ضرب
سهم
در
در
ای
است

<p>شش از پی قطع است بجز عقبه از پی ضرب با خست بجا</p>	<p>برای معنی تصویر آمده چه مرق پی تعقل و توفیق چون قلا و غذا</p>
<p>علاوت و امتداد تطایع سطح آمد پی محول یکی قطرت بجز اگر بود چو پی تا لم ما خیزد و چون در وی یکی بود نظر امر و دیگری چو اصل هم است چون جربا لم و بهر صیرت</p>	<p>سبع با تخاف و بود خدان ما خدای هم سوم غنیمت چهارم کفایت تا دشتی است و تحیر بر دامن سوم شده عرف لا ایل الا الله پی تعقل ایر مثال او کست</p>
<p>ولی مغالبه باشد خصوصیت بلو یضار بنی خالد فاضله گر مثال که داویست یا بود یانی هر آنچه اجوف یانی و ناقص یانیست یکی یواغنی و اعدا اعدا سوم بیایقنی با نفع انج پذیر چو عین و لام جو حریف خلق ای نا نفع اصرعه گفته است و شعور</p>	<p>مغالبه دم مغالبه هر باب اندران می بضم یحاسبنی حاسب فاضله پی مغالبه بسته در ضرباری دخول را بهین حکم بهر خود دانی دوم حاسبی غامض است چنان آخر را لانی و ارسنه می گیر باب هیچ گمانی بود مغالبه بضم حکایت ابو زید کرد افش</p>

۴۳

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲

برای باب فتح شرط گرداند اعلام
دو فتح در رکن یک رکن از داخلین
شمرده اند قسم شد و ذابی یابی
برای معنی تدریج و سلب اخذ گیر
بی بلوغ و هم الباس دفع را در باب
سخت بست و سخت الفقیر هم فتح
برای کثرت ماخذ نمائش بنگر
برای معنی تبصیر و ضرب ماخذ را
مثلاً الباء الامر شد را اش
یقین شمار که آید برای صیورت

لزوم بھر گرم لازم ستانی ہم	چنانکہ بودن آن از صفات حلقی ہم
----------------------------	--------------------------------

ایضا بنام و این سه
 شاه کلا را در این
 زمین می گویاوه دران
 سبازند شاه
 نعلت نعل می پیکر
 یکجا بر دم ای پیکر
 کردم شاه
 باری کرد دراز غنود
 آفرید شاه
 ز دسک و راسم شاه
 نخل را ز نخل داد و در
 را ای عطیه داد و در
 شاه

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

بود حقیقه آن فعل خلتی لسان یکی بود حسن المراد و دیگری فحش بی تعجب و بکسر بوج همه آید مثال آن طبع المراد است و ب زبیر کثرت ماخذ مثال آن صفت بی تالم ماخذ بیاد ای همدرد	و یا زشت نمودن شود بکیم آن تالی نکند هر که اصراف زشت بکسر دو قسم تحول در دو دنیا سوم بود جنب لریج و لفلان در آنکه چون محض آید برای صیرور مثال آن رخصت ناقه توان رود
--	--

در و دیاب حب دهن است کمتر بدانکه هر چه از آن چند لفظ معده نعم ویرت و عز آمد و بطور آن وین ولی و دریم آن عزم و حمیت برین قیاس پس آن ولع و طی و دریم فرخ چون شکاری مجرودم گردید	خواص نیز ندارد جو با بهای گر بعض کسر و ضم عین نیز موجود است و غف جدهین است و درین بی ثن و قه صحت زبیر آن که دینی نیست و اگر اضافه توان کرد پس بی حکم بدون هفت صلی کتم شروع میزد
--	--

برای تعدیه افعال از بی تصریر زبیر تعدیه انصریه جدا باشند که می شود متعدی بقیض او دریم	مثال بر دو ز آخر جبهه کتم تصویب از نه بی تصریر بی ریاضه مثال واضح آنست احمد القاسم
---	--

در و دیاب حب دهن است کمتر
 بدانکه هر چه از آن چند لفظ معده
 نعم ویرت و عز آمد و بطور آن
 وین ولی و دریم آن عزم و حمیت
 برین قیاس پس آن ولع و طی و دریم
 فرخ چون شکاری مجرودم گردید
 خواص نیز ندارد جو با بهای گر
 بعض کسر و ضم عین نیز موجود است
 و غف جدهین است و درین بی ثن
 و قه صحت زبیر آن که دینی نیست
 و اگر اضافه توان کرد پس بی حکم
 بدون هفت صلی کتم شروع میزد
 برای تعدیه افعال از بی تصریر
 زبیر تعدیه انصریه جدا باشند
 که می شود متعدی بقیض او دریم
 مثال بر دو ز آخر جبهه کتم تصویب
 از نه بی تصریر بی ریاضه
 مثال واضح آنست احمد القاسم

در و دیاب حب دهن است کمتر
 بدانکه هر چه از آن چند لفظ معده
 نعم ویرت و عز آمد و بطور آن
 وین ولی و دریم آن عزم و حمیت
 برین قیاس پس آن ولع و طی و دریم
 فرخ چون شکاری مجرودم گردید
 خواص نیز ندارد جو با بهای گر
 بعض کسر و ضم عین نیز موجود است
 و غف جدهین است و درین بی ثن
 و قه صحت زبیر آن که دینی نیست
 و اگر اضافه توان کرد پس بی حکم
 بدون هفت صلی کتم شروع میزد
 برای تعدیه افعال از بی تصریر
 زبیر تعدیه انصریه جدا باشند
 که می شود متعدی بقیض او دریم
 مثال بر دو ز آخر جبهه کتم تصویب
 از نه بی تصریر بی ریاضه
 مثال واضح آنست احمد القاسم

برای محنی تعرض از بی و جهان
 بی بلوغ و هم اعطا و تسلیم خدا
 مثال رفیع بخشیدن حقیقی دان
 هم از برای لیاقت بود الامم الفروع
 بی سالخه هم یاد گستر در خاطر
 بیار از بی صیورت ای کریم
 هم ابتداست از دوجو شفقو ای قیل
 چنانکه آمده در معنی دجی اوجی
 موافقت با تفضل و تفعل هم
 مطاوعت بحد و حرکت فاکب

یکی اکتب جو اکتب و گرسیدان
 چنانکه اعرن اشوخته و گرسیدان
 برای حکمش قطع زید القضا
 ز بهر معنی کجاست است اخصد زرع
 شود ز اثر فخلی مثال او طاهر
 چنانکه اعرن اشوخته و گرسیدان
 موافقت بحد و نمود و با تحسین
 بجای قطع می آورد از قطع را
 تغلف اغلف آمد هم عظم
 کشتا تغلف بشته فاکب

فصل

<p>ز بهر قصه تصییر ^{تفصیل} اندر بهر قصه تعدیه ^{تعدیه} عدالت ^{عدالت} توان ^{توان} فهمید برای سلب چو قدرت ^{توان} عینه ^{عینه} آید پی بلوغ بود شل ^{توان} عین ^{عین} و حسیم پی مبالغه در فعل و فاعل ^{توان} و فعل یکی چو صرح ^{توان} دیگر چو موت ^{توان} لابل است</p>	<p>مثال آن بودا ^{توان} السد ^{توان} نزل ^{توان} التفریل ولی زو ^{توان} تر ^{توان} نصیر ^{توان} محض ^{توان} بیدید ز بهر قصه ^{توان} که ^{توان} بل ^{توان} مثال ^{توان} و آید بزرگ ^{توان} و ^{توان} تخلص ^{توان} با ^{توان} شای ^{توان} اهدم مثال ^{توان} هر ^{توان} بر ^{توان} تر ^{توان} شب ^{توان} یک ^{توان} هم ^{توان} منقول سوم ^{توان} چو ^{توان} خط ^{توان} الا ^{توان} ثواب ^{توان} نزد ^{توان} اهل ^{توان} است</p>
---	---

۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

موافق است تبفیل مباب تنفعال	موافق آمده هم با مجرور و فعال
دوم یحیی مانند یحیی العیون	یکی ترقی چون ریح ای می شان
تخونج است چهارم پی مراد طلب	سوم نگذیب آمد معنی گذیب
چنانکه هست تخلم برای حرف نون	توان نمود از و استند ای حرف نون

مفکله

مثال قائل سلمان و خالک پندیر	مفاعلت نه برای مشارکت گیر
ولیک هر دو معنی است فاعل و مفعول	بلفظ فاعل و مفعول گرچه بنفعل
مثال هر دو نویسم من ای خجسته	موافقت بحیث نماید و افعال
و گر چو با عد گوی موضع انبند	یکی چو ساغر در معنی سوراخ
چنانکه ضاعف با ضعف هم معنی	موافق است تبفیل نیز ای انا
مثال بر تو ز قاشه میشو آسان	هم آمدست پی ابتدا یقین میدان
چو شایتما که بجای نشا تمام آید	پی وفاق تفاعل چو بر ملا آید

تفاعل

صد و فعل و تعلق مجرور و منضم	تفاعل آمده بجهر تشارکی بهم
نشایتما کی دیگر ترا فها بکلود	بی صد و ر حفظ بوده است کم موجود
تا رخن است مثالش نزد ایل نظر	بود معنی تخفیل ای ستوده سیر
تفاحش بناید مطاوعت فی الحال	مفاعلت که بود بجهر معنی فعال

۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

دست در دادن از این مثال
گویی با غلامان
بل شود او غلام
بود او را غلام
ایوی از او
بل اصل

مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم

درین مثال شد و دگر شود
که ثانی دو مجانس مثال زیادت

افعال

بنای مقتضی است باب افعال
پی مبالغه آید بر بگش
بنای مقتضی است نزد اهل
که ام اصل ندارد و نه مثل اصل خود
چنانکه آمده اغلو از برای مثال
که داشت است دلالت بکثرت ماضی
بیان نمایم اگر بکلام داری گوش
بحرف زیاده و الحاق بهم نه میزند

رباعی مجرّد

زیر دو قسم ثلاثی تمام شد و چنان
مقام شرح رباعی مجرّد اجمال

فعلکة

چو فعل است برای معانی بسیار
بیان چند معانی همین کلمه بار
برای تصریح همین آید و پی الیاس
کنه افادت تصیر عجمی داور
چو عرق الفرس از بصر قطع ماضی
پی مبالغه ماضی است چون ملک
همین نمط پی صیر و ترش همین بند
سطا و عمت لفظی خودش بلا تقصیر
شمار جمله خواش سبی بود و شوار
چه گفته اند که مشتق نموده خرواری
مثال سئل بقرعت بل و سوار
با تخاذ بود مثل عک قنطاری
پی فعل آید چو زعفران الاواب
زیر معنی تخلیط گشت چون زرب
مثال آن بکلام است عک از اشجار
مثال عطر است و الغنیمت عطرش گیر

مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم

مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم

مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم

مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم

مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم

مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم

مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم

مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم

مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم

مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم
مندی است لازم

